

در باره فرار مغزها  
فرح جهانگیری، رادیو صدای آمریکا  
پنجشنبه 4 ژانویه 2001

جهانگیری - به نظر می‌رسد که در ایران امروز به طرز بیسابقه و غیرمتعارفی، همه مسائل و مشکلات از دریچه چشم دو جناح سیاسی رقیب ارزیابی می‌شود. از جمله مشکلاتی که از آن استفاده جناحی شده - بدون اینکه به ریشه‌های مشکل توجه شود - موج جدید مهاجرت ایرانی‌ها به کشورهای خارجی است که با حوادث تاسف‌باری همراه بوده است؛ حوادثی مثل غرق شدن برخی از پناهجویان در رودخانه‌های مختلف، یا تیراندازی ماموران انتظامی کشورها به ایشان؛ با توجه به این نکته که پناهجویان در غرب هم با رفتار نژادپرستانه بعضی مقامات این کشورها روبرو هستند.

اما موضوع جالب توجه این است که در داخل ایران، جناح‌های رقیب می‌کوشند از این اتفاقات هم در رابطه با درگیری‌های جناحی‌شان استفاده کنند. یک جناح انسداد اصلاحات را موجب فرار مغزها و مهاجرت‌های گروهی می‌داند و جناح دیگر سیاسی کردن دانشگاه‌ها را موجب دل‌زدگی جوان‌ها و فرار مغزها ارزیابی می‌کند. آقای تهرانی، به باور شما چه عواملی باعث شده است که ایران - که زمانی از کشورهای آسیایی نیروی انسانی وارد می‌کرد - این چنین شاهد فرار مغزها و مهاجرت جمعی جوان‌ها باشد؟

تهرانی - ابتدا اجازه بدهید قبل از پاسخ به شما مقدمه کوتاهی را در رابطه با حکایت کهنه مهاجرت پذیر کشور و جامعه ایرانی یادآوری کنم: ایران همیشه کشوری مهاجر پذیر بوده است؛ سرزمینی بوده است که دیگران در آن ماوا و امن‌وآمان می‌جسته و می‌یافته‌اند. این که عده‌ای در شرایط کنونی ایران، فرار جوانان را به سیاست‌های جناحی خودشان منوط و محدود می‌کنند، در واقع بی‌توجهی به ریشه‌های این مسأله است. پدیده مهاجرت یا پناهنده شدن به دیار غربت، محصول گسترش خشونت در جامعه است. گسترش خشونت هم یا در اثر جنگ، درگیری‌های قومی، انقلاب‌ها و کودتاها یا نظامی پیش می‌آید، یا جابجایی قدرت و تغییر نظام‌ها؛ از سویی فرار مغزها می‌تواند به دلیل بروز بحران‌های اقتصادی، بیکاری، فقر، بی‌خانمانی، و بی‌حرمتی به هستی انسان‌ها هم باشد.

در موقعیت کنونی جمهوری اسلامی، سیل فرار مغزها حاصل هر دو این شرایط است؛ یعنی هم وضع بد اقتصادی، بروز بحران‌های اقتصادی، بیکاری، فقر، و هم زاینده فقدان آزادی‌های سیاسی و عدم پیشرفت توسعه سیاسی؛ با تمام تعهداتی که عده‌ای از نمایندگان مجلس و جریانات موسوم به دوم خرداد برای بهبود وضع کشور کرده‌اند.

متأسفانه این عده، نه برنامه مدونی دارند و نه قاطعیتی برای پیش‌برد اصلاحات. به همین دلیل هم تقلیل بحران مهاجرت به عدم تحقق اصلاحات، امری غیر واقعی است. اصلاحات هم کار امروز و فردا نیست. اساساً انجام اصلاحات بدون توجه به نقش و حضور گسترده مردم - از بالای هرم قدرت و با توافق جناح‌هایی که خود بحران‌آفرین هستند - عملی نیست. درست است که تنگ‌تر شدن فضای سیاسی و ناامیدی جوان‌ها از موضوع اصلاحات، می‌تواند یکی از دلایل فرار مغزها باشد؛ اما مسلماً تنها دلیل نیست. من به این موضوع چند سال پیش هم اشاره کرده‌ام: جوانان اکثریت جامعه ما را تشکیل می‌دهند. به امید و آینده بهتر نیاز دارند. در واقع آینده‌سازان مملکت ما همین‌ها هستند. اما متأسفانه در حکومت اسلامی هیچ‌گونه چشم‌اندازی برای جوانان متصور نیست. در مملکتی که مافیای قدرت؛ افرادی نظیر مصباح یزدی‌ها، جنتی‌ها، محمد یزدی‌ها، خزعلی‌ها و افرادی از این دست حکم می‌رانند چه آینده‌ای برای جوانان می‌تواند متصور باشد؟!

وضعیتی پیش آمده که حتی جناح اصلاح طلب هم قادر به گرفتن موضع شفاف در برابر مافیای قدرت نیست؛ به طوری که خود ایشان را هم در محاکم قرون وسطایی به جرم نوشتن یا گفتن محکوم می‌کنند. حتی روزنامه نگاران برجسته‌ای نظیر مسعود بهنود پس از 37 سال کار حرفه‌ای مجبور می‌شوند از نوشتن توبه کنند و کنار بکشند. در چنین اوضاعی اساساً چه امید و چشم‌اندازی برای جوانان کشور می‌تواند وجود داشته باشد؟ صحنه‌هایی که در ایران اتفاق می‌افتد، تنها یادآور ننگین‌ترین دوران قرون وسطا و انکیزیسیون است. جناح باصلاح طلب هم - به جای شنیدن فریاد مظلومیت جوانان - ادعا می‌کند که فرار مغزها به دلیل عدم توفیق ایشان در راه توسعه سیاسی است. حتی ادعا می‌کند: جناح دیگر مانع پیشبرد روند اصلاح‌طلبی شده است. طرح این‌گونه استدلال‌ها فقط بی‌توجهی به ریشه موضوع فرار مغزهاست.

ایران ما نیازمند يك تغيير ساختاري است. با ساختارهاي كهنه نمي‌توان به جنگ مشكلات رفت. بايد به ساختارهاي پوسيده پايان داد. وقتي بهروز افخمي (نماینده مجلس شوراي اسلامي) مي‌گويد: «فرزند من گريبان مرا رها نمي‌کند که: چرا دوباره وکیل مجلس شده‌اي تا ما مجبور باشيم 4 سال ديگر هم در ايران بمانيم و نتوانيم به امريکا برويم» ناگهان فریاد «مرگ بر امريکا» ي عناصر سينه چاگ ولي فقيه و طرفداران حکومت بزن و بچاپ، فضاي مجلس را پر مي‌کند. مسلم است که جوانان در چنين محيطي اميدشان را از دست مي‌دهند. در مملکتی که ميليون‌ها نفر بيکارند، بي‌آينده‌اند، مسکن ندارند، کار ندارند و خشونت هم بطور تصاعدي اعمال مي‌شود، بايد هم چنين اتفاقاتي بيفتد. در واقع سياست‌هاي مافياي ثروت و قدرت، زمينه اصلي گريز جوانان جامعه است.

جهانگيري - ولي مساله جالب و عجيب در اين مورد، سرپوش گذاشتن مقامات جمهوري اسلامي بر روي واقعيّت اين مهاجرت‌هاست. راستي چرا جمهوري اسلامي سعي نمي‌کند مساله را شکافته، راه علاجي براي اين مشکل اجتماعي پيدا کند؟

تهراني - متاسفانه يکي از ويژگي‌هاي نمايندگان موسوم به جريان اصلاح‌طلب يا دوم خرداد، کلي گويي است. خاتم جميله کديور نماينده تهران روز چهارشنبه گذشته پس از سخنان مفصلي در مجلس شوراي اسلامي، ضمن تائيد وجود 4 ميليون مهاجر ايراني - پس از انقلاب - و ضمن اشاره به از دست رفتن اين سرمايه‌هاي فكري و علمي ايران و فرار مغزها گفته است: سرمايه‌هاي انساني نيازمند احترام، تشويق و اميد هستند. تضييقات سياسي، فرهنگي و اجتماعي موجب دغدغه و تشويش خاطر و گريز اين سرمايه‌ها مي‌شود. بعد هم اضافه کرده است: حتما توجه کرده‌ايد که ماهي‌ها هم در تقاطعي که بستر رودخانه تنگ و فشار آب زياد مي‌شود از آن نقاط مي‌گريزند و در کناره‌هاي بستر پناه مي‌گيرند. و خود را به نقاطي مي‌رسانند که بستر رود گشوده و جريان آب، آرام و متعادل است.

بعد ادامه مي‌دهد: در آغازين سال‌هاي هزاره سوم ميلادي همه ملت‌ها و کشورها در مسابقه بزرگ پيشرفت و اعتلاي ملت خود کوشيده، در اندیشه رفاه و سر بلندي کشورشان هستند...  
جهانگيري - اين که صورت مساله است!

تهراني - بله، من هم همين را مي‌گويم. اين‌ها تنها به قرانت انشاهاي خوب مشغولند. به جاي اين که با جرات بگويند: «هنوز هم عده‌اي آدم عقب‌مانده قرون وسطايي سرنوشت کشور را رقم مي‌زنند و هنوز هم پس از گذشت 22 سال از انقلاب نمي‌شود در اين مملکت کار ايجاد کرد!» خودشان را به خواندن انشا مشغول کرده‌اند. به دليل حضور همين مافياي قدرت در راس هرم حاکميت اسلامي است که موج فرارها و مهاجرت‌هاي دسته‌جمعي، به امري جبري بدل شده و روز به روز هم گسترده‌تر مي‌شود. بدون تلاش در جهت تغيير ساختارهاي كهنه، اين کشور در آينده با فاجعه‌اي بزرگتر يعني خيزشي عمومي و خونين روبرو خواهد شد. اما اين افراد به جاي يادآوري اين نکات و درخواست قاطع خاتمه يافتن اين فشارها، به عدم تحرکشان ادامه مي‌دهند.

از يکسو تجار سوداگر در ايران، به «نام‌نامي» هينت مونتلفه اسلامي و با تکیه بر مافياي قدرت - با پيش بردن خط بنياد گرايي - مملکت را از حرکت به سوي اقتصاد صنعتي باز داشته‌اند، از طرف ديگر همين آقاياتي که طرفدار قرانت خشونت آميز از اسلام هستند با شعار «بسم الله قاسم الجبارين» به سرکوب عمومي ملت ادامه مي‌دهند. بنا بر اين تعجبي ندارد که جوانان، نااميد از وضع کشور و با اطلاع از خطرهاي جاني در کمين، فرار را بر قرار ترجيح دهند.

وکلاي مجلس و نيروهاي اصلاح‌طلب هم بايد بدانند که: با بيان غيرشفاف و در لفافه سخن گفتن‌ها، نمي‌توان کوچک‌ترين تغييری در فضا و زمينه اجتماعي ايران به وجود آورد. بايد پذيرند که بدون بازنگري در قانون اساسي و بدون تغيير ساختاري، غيرممکن است که زمينه ماندن جوانان و نيروهاي سازنده را در کشور فراهم کرد. در اثر سياست‌هاي «يک‌بام‌ودو هوا» ي ايشان است که جوانان، خود را به آب‌وتش مي‌زنند تا از وضع موجود ايران رهايي يابند.

به گفته محافل آلماني، فقط در يازده ماه گذشته 4510 پناهجوي ايراني در کشور آلمان رسماً تقاضاي پناهندي کرده‌اند. اين موج، موج فرار جوانان کشور است. فراموش نکنيد که بدون اين جوانان و اين مغزها اينده‌اي براي کشور متصور نيست. کسائي که به اصلاحات دل بسته‌اند بايد با صراحت و شفافيت سياست‌گذاري کنند. با روش «نه سيخ بسوزد و نه کباب» کاري از پيش نمي‌رود. تا زماني که اصلاح طلبان به اين روش ادامه مي‌دهند، سرنوشت جوانان ما غرق شدن در درياها و رودخانه‌هاست. اينک بستر رودخانه‌ها و اعماق

درياهاي جهان به گورستان جوانان ما بدل شده است؛ جوانان نااميدي كه از وضعیت فعلي ايران به تنگ آمده، به سوي سرنوشت نامعلومشان مرزهاي كشور را پشت سر مي گذارند.